

پیام مدیرعامل منطقه ویژه پارس به مناسبت سالروز آزادسازی خرمشهر

بسم رب الشهداء والصدیقین

راستای کمک به حفظ محیط زیست، افزایش چشمگیر برداشت از میدان مشترک و تولید گاز در پارس جنوبی، زیرسازی های صورت گرفته جهت حضور صنایع متعدد از جمله اجرای طرح پالایش سیراف بدست آمده است همگی با تلاش دولتمردان و نگاه ویژه مقام عالی وزارتو مجموعه ی صنعت نفت و همراهی ملت بزرگ ایران اسلامی بوده است که این دستاوردها همواره مایه مباهات جهادگران ایران اسلامی در این منطقه ی عظیم صنعتی بوده است. مجدداً این ایام فرخنده را تبریک گفته و برای همگان آرزوی توفیقات روزافزون می نمایم.

مهدی یوسفی

رهنمودهای مقام معظم رهبری و با یکدلی و همراهی ملت بزرگ ایران اسلامی بدست آمده در تداوم مسیر ایثارگری های بزرگمردان و شیرزنانی است که با فداکاری حماسه سترگ سوم خرداد را خلق کردند. تقارن زیبای نیمه ی شعبان، میلاد منجی عالم بشریت امام عصر(عج) و سوم خردادما، سالروز آزادسازی خرمشهر را به فال نیک می گیرم و ایام فرخنده به کارکنان تلاشگر صنعت نفت در منطقه ویژه پارس و اهالی مهربان همجوار این صنایع تبریک و تهنیت عرض می نمایم آنچه طی این سالها در منطقه ویژه پارس در حوزه های کسب مقام اول صادرات، کاهش فلرینگ در

سوم خردادماه می تواند روزی باشد که برای همیشه ی تاریخ در اذهان مردم بزرگ ایران اسلامی به یادگار بماند و دستاوردهای این روز نسل به نسل و سینه به سینه تا تمام تاریخ نقل شود.

روزی که دلاورمردان ایران اسلامی با اتکاء و توسل به خداوند متعال و ائمه اطهار توانستند با تقدیم جان های خود برای همیشه نام ایران اسلامی را بر فراز قله ها نگه دارند. و آینده ی این آب و خاک را بیمه کنند بدون شک دستاوردهای این روزهای فرزندان ایران اسلامی در عرصه های مختلف داخلی و بین المللی که همگان با تدبیر دولتمردان تدبیر و امید در سایه



خاطره صادق آهنگران از آزادسازی خرمشهر و بانوی فداکاری که بعداً فامیل شد!

بر می گشت. از او پرسیدم: «چه خبر، شهر تو چه وضعیه؟» گفت: «خرمشهر رو دارن می گیرن.»
گفتم: «بچه ها کجا هستن؟» گفت: «بچه ها زیر پل دارن مقاومت می کنن و من باید واسه انجام کاری برگردم عقب.»
وارد خرمشهر که شدم، درگیری ها در اوج خودش بود و دود و آتش در هر گوشه ای از شهر دیده می شد، نخل ها در حال سوختن بودند و صدای رگبار گلوله ها لحظه ای قطع نمی شد. می خواستم هر طور شده خودم را زیر پل برسانم و برای این کار، مجبور بودم مسیر زیادی را زیر آتش دشمن حرکت

حاج صادق آهنگران که اخیراً کتاب خاطرات وی توسط نشر یازها منتشر شده در بخشی از این کتاب به بیان خاطرات خود از سقوط و آزادی خرمشهر در سال ۶۱ پرداخته است. شده که فارس آن را بدین شرح منتشر کرده است:

«وقتی شنیدم درگیری در خرمشهر شدید شده و دشمن بخش اعظمی از خرمشهر را اشغال کرده، خودم را به این شهر رساندم. نزدیکی های خرمشهر {شهادت} سعید درفشان را کنار جاده دیدم، که آرپی جی روی دوشش بود و

داشتند، با سرعت به طرف آن مجروح دویدند و با وجود رگبار گلوله های دشمن، موفق شدند او را عقب بکشند. شجاعت آنها ما را متحیر کرد. آن روزها این خواهرها برای پرستاری از مجروحین به خرمشهر آمده بودند. بعدها یکی از آن سه خانم، به ازدواج برادر خانم درآمد که هم اکنون در یکی از بیمارستان های تهران مشغول کار است.

آن روزها در خرمشهر صحنه های فراوانی از این دست به چشم می خورد و فداکاری و ایثار و حمیت تمامی کسانی که در شهر بودند، بی نظیر بود، اما به هر ترتیب، شهر سقوط کرد و دشمن موفق شد خرمشهر را به اشغال خود درآورد. ما تا مدت ها از سقوط خرمشهر متأثر بودیم و من در فراق خرمشهر نوحه های زیادی خواندم و در بیشتر نوحه ها، اسم مسجد جامع را که نماد و سمبل تمام بچه های خرمشهر، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب بود، می آوردم.

شب آغاز عملیات بیت المقدس، چند نوحه خواندم که دو تایی آنها چندین بار از صدا و سیما پخش شد و حتی اولی، آرم اخبار شده بود. آن دو نوحه اینها بودند:

سوی دیار عاشقان، سوی دیار عاشقان رو به خدا می رویم، رو به خدا می رویم بهر ولای عشق او، بهر ولای عشق او به کربلا می رویم، به کربلا می رویم و دیگری:

کربلای حرم و تربت خونبار حسین این همه لشکر آمده، عازم دیدار حسین عملیات شروع شد و بحمدالله رزمندگان توانستند بعد از حدود هجده ماه، خرمشهر را از چنگال متجاوزان بعثی آزاد کنند.

زمانی که خرمشهر آزاد شد، من به همراه یکی از دوستانم به نام «سید محمد امام» از اولین نفراتی بودیم که وارد شهر شدیم، وقتی خواستیم از دژبانی که سر جاده بود، رد شویم، به ما گفتند: «هنوز کسی داخل شهر نرفته و شهر به طور کامل پاک

سازی نشده» که ما توجهی نکردیم و با موتوری که داشتیم وارد شهر شدیم.

وارد شهر که شدیم، بیشترین چیزی که توجه مان را جلب کرد، اسرای عراقی بی بودند که لباس های شان را از تن درآورده و به طرف رزمندگان ما می دویدند و فریاد «الموت لصادم» سر می دادند.

من و سید محمد، یک راست رفتیم مسجد جامع وارد مسجد که شدیم. چند نفر از بچه های خرمشهر را دیدیم که قبل از ما آمده بودند. آنها صورت های خود را به دیوار مسجد می مالیدند و بر در و دیوار مسجد بوسه می زدند و اشک شوق از چشمان شان سرازیر بود. از فرط خوشحالی نمی دانستند چه کنند. گاهی به سجده می رفتند و خدا را شکر می کردند، گاهی همدیگر را بغل می کردند، گاهی هم با در و دیوار مسجد حرف می زدند و در فراق دوستان و یاران شان اشک می ریختند، در تمام این مدت، اشک شوق آنها قطع نمی شد.

وارد شبستان مسجد شدیم. دشمن بعثی بخشی از مسجد را تخریب کرده بود. دو رکعت نماز شکر در آنجا خواندیم و از مسجد خارج شدیم.

دیگر رزمندگان تقریباً وارد شهر شده بودند و تنها کاری که انجام می شد، تعقیب و گریز عراقی ها بود. با چشم خود می دیدیم که بسیجی های بعضاً کم سن و سال، دنبال عراقی هایی می کنند که از نظر هیكل ظاهری دو برابر آنها بودند، عده ای را اسیر می کردند، عده ای هم از ترس خودشان را به داخل اروند می انداختند، که یا آب آنها را می برد و یا هدف گلوله ی رزمندگان قرار می گرفتند. آن روز وقتی قصد ترک شهر را داشتیم، یک اسیر عراقی تحویل دادند و قرار شد، او را همراه «علی شریف نیا» به عقب ببریم. بی چاره اسیر، ظاهراً شنیده بود که ما نیت آزادی قدس را داریم، با ترس و لرز ما را نگاه می کرد و دائم می گفت: «انشالله بالقدس، انشالله بالقدس»